

روایتی مکتوب از

# پروازنگسی آدم‌ساز

گزارش گونه ای از وقف کتابخانه

**شهیدمطلب شفیعی**

تاپیامی ماندگار و مهر گستر از وجود عزیز رهبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایتی مکتوب از

# پروازنگی آدرس

گزارش گونه ای از وقف کتابخانه‌ی

**شهید مطلب شفیعی**

ناپایمی مانند گل و مهر گستر

از وجود عزیز رهبر

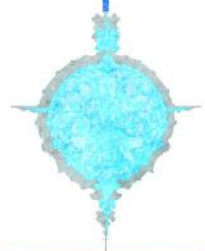
تهیه و تنظیم: موسسه جهاد فرهنگی حکمت

زیر نظر: مجید صحاف

اسفند ۹۳

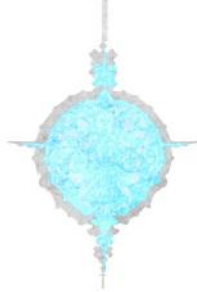






روایت اول  
زندگی ...





## کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

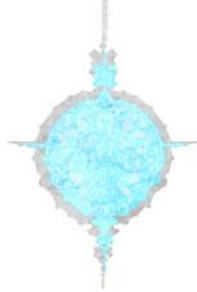
سکینه خانم می‌گوید:

قبل از اینکه مطلب به دنیا بیاید، یکبار خواب دیدم که دو زن چادر مشکی محترمه آمدند. آن موقع چادر مشکی اصلاً رسم نبود و آنها به من گفتند تو پسری داری و اسم او هم عبدالمطلب است.

همین طور هم شد. به امام زمان (عج) قسم وقتی مطلب به دنیا آمد، نوری به اتاق تابید که همه این نور را دیدند و شروع کردند به بوسیدن مطلب؛ اما ما مردد بودیم چه اسمی برای او بگذاریم. تصمیم گرفتیم پنج اسم لای قرآن بگذاریم، بعد ببینیم کدام درمی‌آید. چند دفعه این کار را انجام دادیم. در تمام دفعات اسم **عبدالمطلب** بیرون آمد.

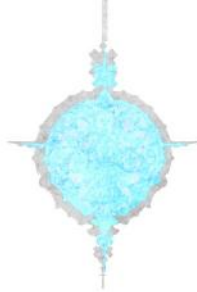
در دومین روز از خرداد سال ۱۳۴۶ در روستای دربهن از توابع بهاباد یزد به دنیا می‌آید. دو سالش که می‌شود، همراه پدر و مادر از روستا به شهر می‌آید. در چهارسالگی برای فراگیری قرآن راهی مکتب خانه می‌شود و در ۶ سالگی قرآن را کاملاً فرا می‌گیرد.

بزرگتر که می‌شود و صدای انقلاب «امام خمینی (ره)» در جانش که می‌نشیند، حبّ ولایت را عملی می‌کند و نمونه عملی «**لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر**» می‌شود؛ و به خوبی تکلیف انقلابی‌اش را تشخیص می‌دهد، در



حرکت‌های انقلابی فعالانه شرکت می‌کند و از این جهت در دبیرستان واعظی در امور تربیتی و سرپرستی انجمن اسلامی مدرسه نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند. همه این فعالیت‌ها اما مطلب را از کار و تلاش باز نمی‌دارد. تابستان‌ها در کنار حاج محمد - پدرش - در کارخانه موزائیک سازی مشغول کار می‌شود. بعد از دبیرستان، در سال ۶۴ در دانشگاه امام صادق (ع) تهران در رشته معارف اسلامی و تبلیغ پذیرفته می‌شود؛ نمونه یک دانشجوی موقر، متدین و مخلص برای دانشگاه و جامعه، و مرجع و قابل اتکا برای خانواده ...





تحصیلش در دانشگاه یکساله می‌شود که دیگر تاب ماندن ندارد.

زنده ماندن با وجود شهادت برادران و دوستان و از طرفی ظلم و بی‌عدالتی که از جانب مستکبرین عالم بر این ملت مظلوم روا شده است، هیچ مفهومی ندارد. درحالی‌که صدای «هل من ناصر ینصرنی» حسین بگوش می‌رسد و در حالی که رهبر انقلاب رفتن به جبهه را واجب کفائی می‌داند و در حالیکه بسیاری از هموطنان ما در اثر بمباران‌ها، کودکانش بی‌پدر، مادرانش بی‌پسر، و خواهرانش بی‌برادر می‌شود وظیفه یک جوان انقلابی چه می‌تواند باشد؟

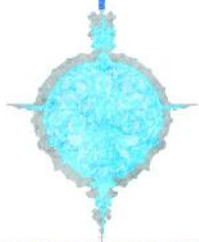
افسوس می‌خورم که چرا موضوع را زودتر از این‌ها درک نکردم. چرا به بی‌وفایی دنیا زودتر از اینها پی‌نبردم. دنیایی که علی را در محراب شهید کرد و تاریخ هیچ نگفت. دنیایی که حسین را مظلومانه با خانواده‌اش در صحرای کربلا به شهادت رسانید و لب از لب تکان نداد و دنیایی که هزاران هزار علمای اسلامی را از ما گرفت. هفده شهرپورها، پانزده خرددها، تاسوعاها و عاشوراها را پشت سر گذاشت. حال نمی‌دانم که روشنفکران با ذهن روشن خود چه می‌اندیشند؟ و به چه چیز این دو روزه دنیا دل بسته‌اند؟

(بخشی از وصیت‌نامه شهید)

زمستان ۶۵ پنهان از دیدگان پدر و مادر، راهی جبهه می‌شود ...

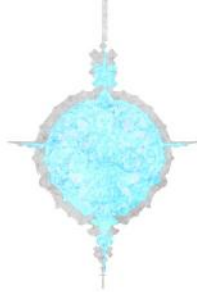






روایت دوم  
عند ربهم يرزقون...





## حالتی رفت که محراب به فریاد آمد...

آری پدرم؛

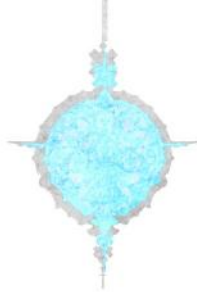
من دیگر طاقت ماندن و شاهد رنج و غم از دست رفتن  
دوستان [را ندارم] موجی را در خود احساس کردم؛ آخر روح  
همیشه مسافر من چگونه می‌توانست جایی منزل کند و از رفتن و  
رفتن باز ایستد؟

من موجم ساحل نیستم؛ هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم...  
بدین ترتیب تصمیم به حرکت [گرفتم]. با کوله‌باری از  
مسئولیت‌ها و امانت‌ها که بر دوش دارم، غریبانه می‌گردم. زانوانم  
با رضایت شما استوار خواهد بود. پیش می‌روم تا بینم که  
سرنوشت چه نوشته است؟ یا نه، می‌روم تا سرنوشت را خودم  
بسازم و بنگارم و ...

(بخشی از دست‌نوشته شهید ۶۵/۱۲/۱۲)

سید مرتضای آوینی خوب گفت: «مردانه که زیسته باشی، لاجرم مردانه نیز  
خواهی مُرد...»

و مطلب مردانه زیست. یادش بود که «اگر آفتاب بیاید و از خواب بیدار شود،  
نمازش قضا می‌شود» او اثبات عملی کرد «يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي  
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» را.



شکوفه‌های بهار سال ۶۶، هنوز بیست روزه بودند که خاک‌های سرخ شلمچه مشهد ابدی مطلب می‌شود...

**آری؛**

**برخی‌ها، شان نزولِ «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ» هستند؛**

**با سر، با خون، قطعه قطعه، إرباً إرباً ...**

سرخ‌ی بالاترین رنگ است، نه سیاهی. که سیاهی می‌پوشد. سرخی می‌شوید و جلادان تاریخ را رسوا می‌کند.

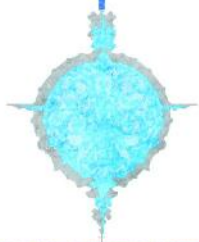
ما زنده به آنیم که آرام نگیریم      موجیم که آسودگی ما عدم ماست

مطلب در تاریخ ۶۶/۱/۱۸ در منطقه عملیاتی شلمچه در عملیات کربلای ۸ به وسیله اصابت تیر سیمینوف به ناحیه صورت، مغز سرش از پشت سر بیرون ریخته بود و پیکر پاکش بعد از شهادت بوسیله آتش عقبه آر.پی.جی سوخته بود...

... و دلم همچون پرنده‌ای وحشی خود را دیوانه‌وار به در و دیوار می‌زند تا از من بگریزد و بال در بال آن پرستوهای آزاد و خوشبخت مهاجر پرواز کند و من با هر دو دستم قفس را به سختی نگه داشته‌ام تا ننگش دارم؛ چرا که اطاعت از فرماندهی واجب شرعی است. از طرفی خدایا، تو عاشقانت را دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی، دیوانه تو هر دو جهان را چه کند... با این حال چقدر زنده ماندن دشوار شده است و لحظه‌ها به کندی می‌گذرد. آه چه خیال‌انگیز و جانبخش است اینجا بودن، با تو بودن، در کنار تو بودن یا حسین ...

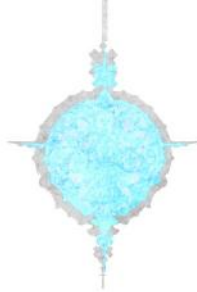
می‌دانم که خود حجاب خودم و باید از میان برخیزم...

(بخشی از وصیت‌نامه شهید)



روایت آخر  
پروانگی آدمها





## عشق اما فقط از ماست؛ اگر بگذارند ...

حاج محمد می گوید، خوشحال می شود هر سال بچه های دانشگاه امام صادق (ع) به منزل شان می آیند و سالگرد شهادت مطلب را زنده می کنند.

حاج محمد ۸۴ ساله است و سکینه خانم ۸۲ ساله؛ در نهایت کهولت سن .. سکینه خانم چندسالی است به علت شکستگی کمر توان راه رفتن و ایستادن ندارد و با کمک دیگران راه می رود. حالا هم گوش هایش چیزی نمی شنود.

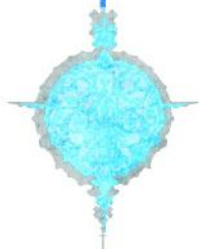
سال هاست در آروزی ساختن کتابخانه ای به نام فرزند شهیدشان بودند و علی رغم کهولت سن و وضع مالی نه چندان خوب، باجدیت تمام کار را پیگیری کردند. تکه زمینی کنار منزل شان خریدند و با وام و کمک خیریه و ... بالاخره ساختمان کتابخانه را به اتمام رساندند.

حاج محمد می گوید برای ساختن این کتابخانه سختی های زیادی کشیده و

البته بی مهری هایی هم دیده است. اما عادت ندارد لب به گلایه بگشاید.

هنوز نیمی از زمستان باقی است که خبر افتتاح کتابخانه پسرش، هوای شان را بهاری می کند.





قرار است ۱۰ اسفند کتابخانه افتتاح شود. دبیر کل نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور شخصاً برای افتتاح کتابخانه به یزد می‌رود. حرکت بزرگی است این اقدام پدر و مادر شهید؛ فرهنگی و فرهنگ‌ساز و ماندنی...  
زمان تا روز افتتاح کتابخانه اندک است و البته فرصتی مغتنم برای ماندگار کردن این حرکت ارزشی و فرهنگی. از همین رو دبیر کل نامه‌ی درخواستی به محضر مبارک رهبر انقلاب می‌نویسد ...

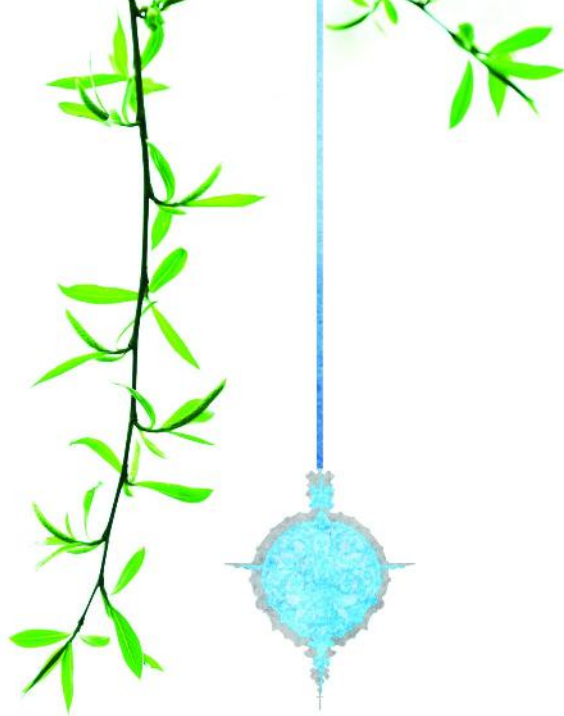
محضر مبارک رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی، حضرت ایت‌الله العظمی خامنه‌ای  
(مدظله‌العالی)

با اهداء سلام و احترام.

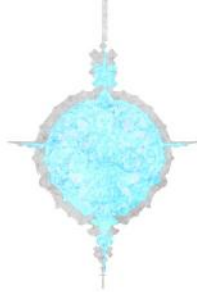
به استحضار می‌رساند «مطلب شفیعی» شهید ۲۰ ساله از شهدای کربلای هشت شلمجه است که امروز پدر و مادر پیرش یک باب منزل مسکونی خود در شهرستان یزد را به نام فرزند شهیدشان و به عنوان کتابخانه وقف نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور کرده‌اند.  
این اقدام فرهنگی با توجه به دیدگاه خاص حضرت‌عالی درباره تکریم شهدا و اهمیت فرهنگی قابل توجه و ستودنی است. از همین رو، افتتاح این کتابخانه وقفی که معطر به نام و یاد شهید است، فرصت مغتنمی است که از محضر مبارک و عزیزتان استدعا کنم برای ماندگاری این حرکت ستودنی و الگوسازی و تشویق و ترغیب وقف کتابخانه در میان آحاد جامعه این مراسم را با پیام یا رهنمودی متبرک گردانید. قبلاً سپاسگزارم.

و من الله التوفیق

علیرضا مختاری‌نور  
دبیر کل

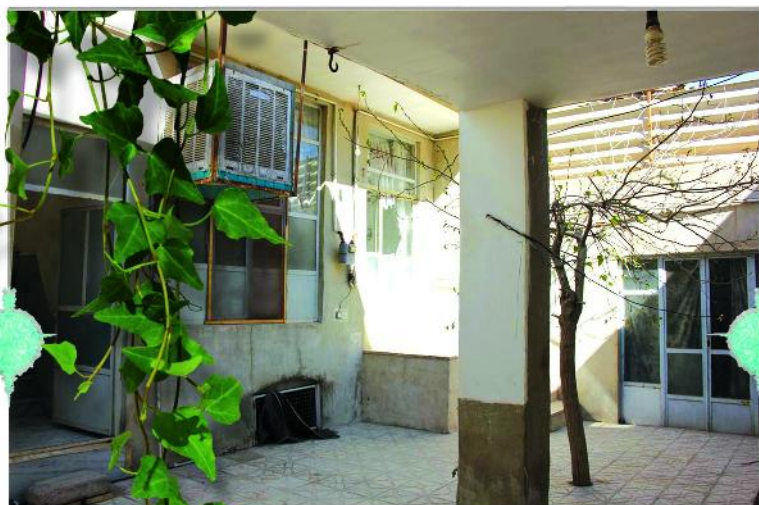
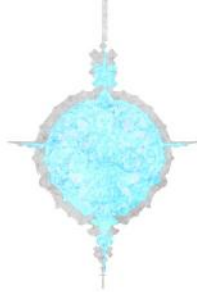


تا رسیدن پاسخ نامه چندروزی باید صبوری کرد...

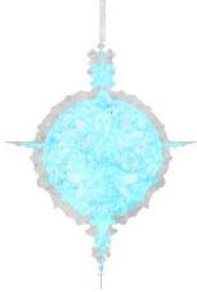


دیرکل در این فاصله به یزد می‌رود و شخصاً بر دستان پدری دلسوز و دامان پرمهر مادری پیر که درخت سترگ ایثار و شهادت را پرورانده‌اند و تقدیم انقلاب کرده‌اند و حالا باز هم برای اعتلای مرزهای فرهنگی این سرزمین از بذل داشته‌هایشان ابایی ندارند، بوسه می‌زند ...





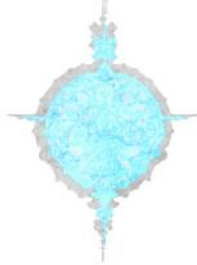
خانه ای ساده و کوچک،  
سرپناه دلهای بزرگ حاج محمد و سکینه خانم ...



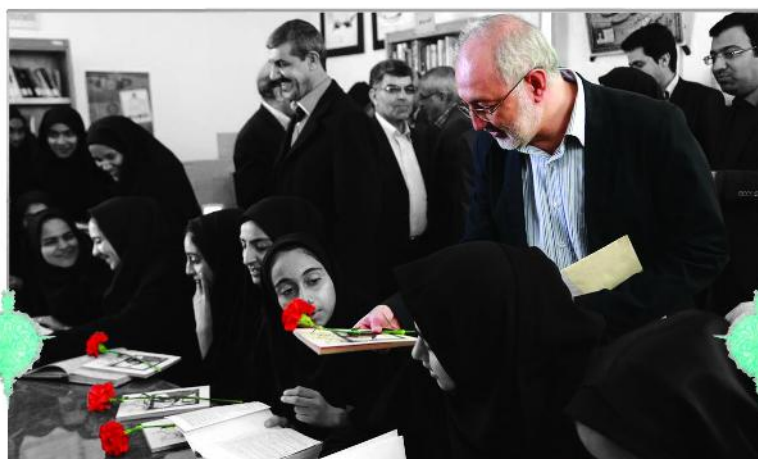
گپ و گفتی صمیمی و بی تکلف میان دبیر کل و پدر و مادر شهید، فضا را دلنشین تر می کند.



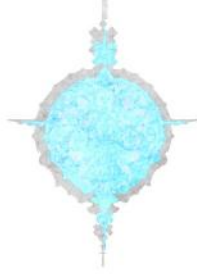
■ علیرضا مختار پور ، دبیر کل نهاد کتابخانه های عمومی کشور  
در حال صحبت با پدر و مادر شهید شفیعی



دبیرکل از بخشهای مختلف کتابخانه دیدن می کند.  
حضور دانش آموزان و شور و حال آنها، فضای پرنشاطی بر کتابخانه حاکم کرده؛  
دبیرکل به تک تک آنها کتاب و شاخه گل هدیه می دهد...





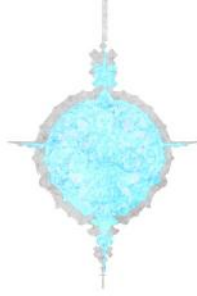


حجت الاسلام والمسلمین سید علی اصغر مدرسی روحانی و معتمد محل در حال اهداء گل و کتاب به دانش آموزان حاضر در کتابخانه

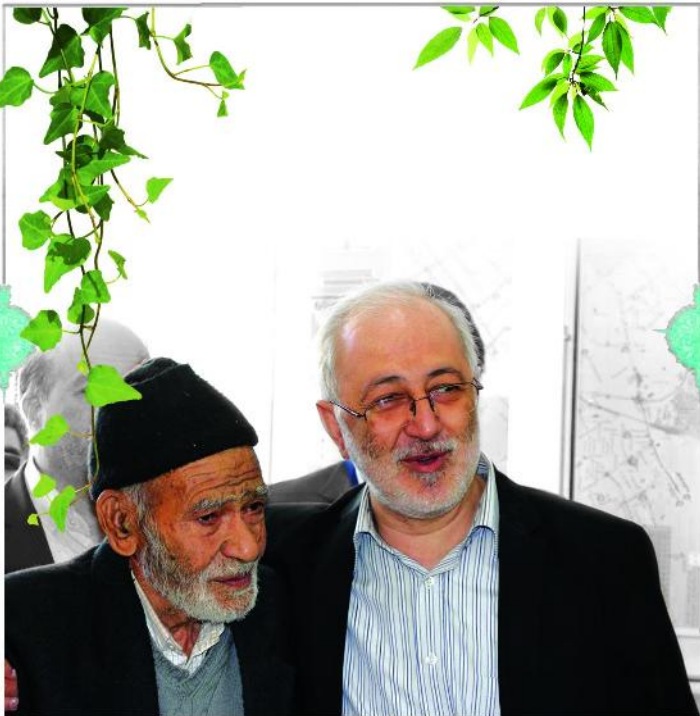


از راست به چپ: حاج محمد شفیعی ، حجت الاسلام والمسلمین سید علی اصغر مدرسی ، علیرضا مختاریور





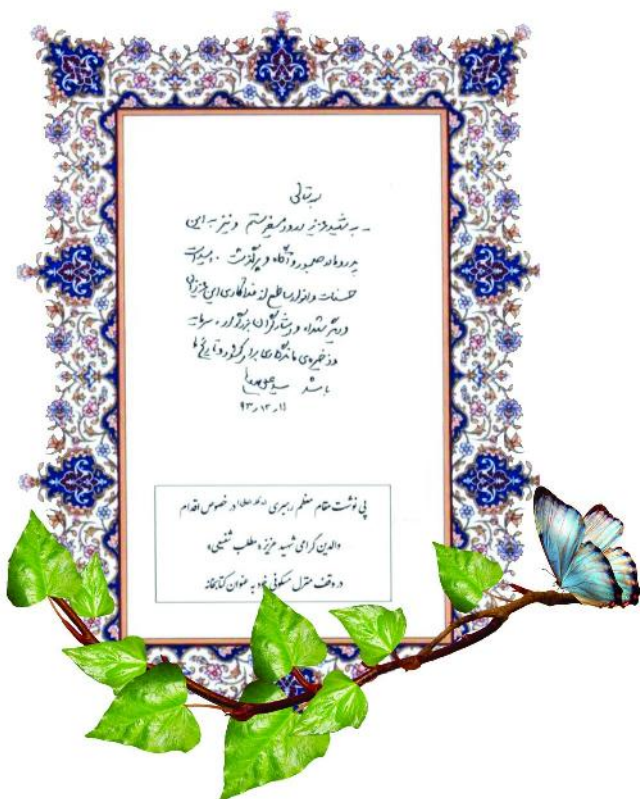
علیرضا مختارپور دبیرکل نهاد کتابخانه های کشور و حاج محمد شفیعی

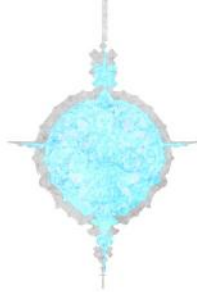




## ۱۷ اسفند اما روز دیگری است...

صبح آن روز متن پیام حضرت آقا به دست دبیرکل می‌رسد. نامه درخواست دبیرکل که به رویت دیدگان عزیز حضرت آقا می‌رسد، ایشان با دستخطی در حاشیه‌ی نامه، پدر و مادر شهید مطلب شفیع را مورد تفقد امام گونه خود قرار می‌دهند و این حرکت فرهنگی را با پیامشان مانا و همیشگی می‌کنند...





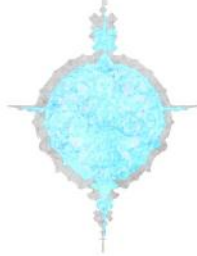
در پی اقدام فرهنگی والدین شهید مطلب شفیعی در وقف منزل مسکونی خود به عنوان کتابخانه، رهبر معظم انقلاب اسلامی (مَدَنِيَّةُ الْعَالَمِ) پیامی به شرح ذیل صادر فرمودند:

بِسْمِ تَعَالَى

به شهید عزیز درود میفرستم و نیز به این پدر و مادر صبور و آگاه و پرگذشت.

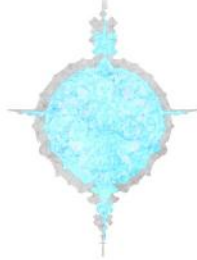
امید است حسنت و انوار ساطع از فداکاری این عزیزان و دیگر شهدا، و ایثارگران بزرگوار، سرمایه و

ذخیره‌ی ماندگاری برای کشور و تاریخ ما باشد. سید علی خامنه‌ای ۱۱/۱۲/۹۳

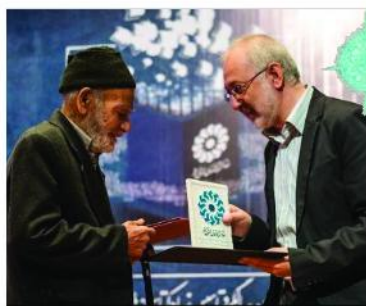


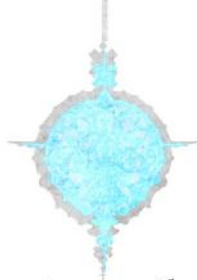
پیام حضرت آقا، مهمترین تیتراژهای فرهنگی آن روز می شود...





در مراسم یازدهمین سالگرد تأسیس نهاد کتابخانه‌های کشور که با حضور دکتر غلامعلی حدادعادل و دیگر شخصیت‌های فرهنگی برگزار شد، از حاج محمد شفیعی تقدیر و پیام ولی‌امر مسلمین به ایشان تقدیم می‌شود.





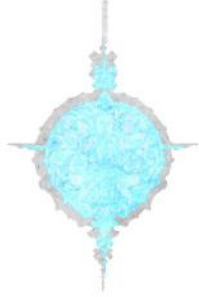
حاج محمد شفیعی به یزد باز می‌گردد و مورد استقبال مدیران، مسئولان و کتابداران یزد قرار می‌گیرد.



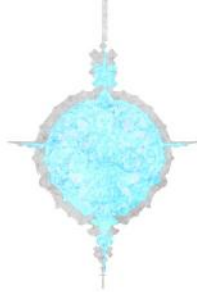
حاج محمد اما از بی‌مهری‌هایی که بر سر برپایی کتابخانه پسرش از سوی مسئولان متحمل شده، هیچ نمی‌گوید و حلقه‌های گل استقبالشان را با همان صورت مهربان و دلنشینش و با همان خطوط رنج‌نشسته بر پیشانی‌اش پذیرا می‌شود.











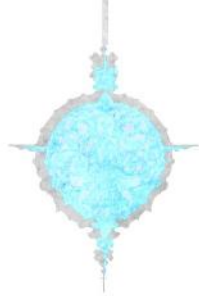
و آرزوی سکینه خانم که گفت: می‌خواهم تا قبل از مرگم شاهد افتتاح کتابخانه  
پسرم باشم، محقق می‌شود...



بیتلی  
- سرشیدوز بهر حضرت وزیر - ای  
پسرم سرور منم و بزرگوارم  
حسنت و امانت منم و نیکو  
و پرورش و بزرگواری منم  
و تقوی منم و پاکیزگی من  
و شد سوره  
۱۳۰۳

و حالا «مطلب»‌ها که دیروز با بذل جانشان از شرف دینی و سرزمین کیانی خود  
پاسداری کردند، امروز و تا همیشه «حاج محمد»‌ها و «سکینه خانم»‌ها برای اعتلای  
مرزهای فرهنگی این سرزمین باز هم خالصانه داشته‌هایشان را تقدیم این آب و  
خاک می‌کنند ...





کتابخانه را دایر کنید. به کتابخانه مراجعه کنید. از کتابخانه کتاب بگیرید. مطالب کتابهایی که میخوانید خلاصه برداری کنید .  
یک کتاب را یکبار بخوانید. بار دوم به قصد خلاصه گویی و مضمون کتاب را خلاصه کنید .  
جامعه امروز ما در یک نقطه بسیار حساسی قرار داد. بدون تردید ما از لحاظ زندگی سیاسی بر سر یک پیچ بسیار مهمی قرار داریم. آگاهی، هوشیاری، شعور و درک سیاسی برای همه افراد این مملکت لازم است مخصوصاً برای جوانان .

بخشی از سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دوران تبعید و در میان مردم جیرفت

شهریور ۱۳۵۷



بخشی از وصیت نامه شهید

... و دلم همچون پرنده ای وحشی خود را دیوانه وار به در و دیوار می زند تا از من بگریزد و بال در بال آن پرستوهای آزاد و خوشبخت مهاجر پرواز کند و من با هر دو دستم قفس را به سختی نگه داشته ام تا نگویم! چرا که اطاعت از فرماندهی دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی، دیوانه تو هر دو جهان را چه کند... با این حال چقدر زنده ماندن دشوار شده است و لحظه ها به کندی می گذرد. آه چه خیال انگیز و جانبخش است اینجانبودن، با تو بودن در کنار تو بودن یا حسین ... می دانم که خود حجاب خودم و باید از میان بر خیزم...

